

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایالات متحده آمریکا

محسن زمانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۲۴

چکیده

روابط چین و ایالات متحده را شاید بتوان پیچیده‌ترین و پرتناقض‌ترین روابط در میان قدرت‌های بزرگ دانست. روابطی که با تأثیرپذیری از متغیرهای متعدد و در موارد بسیاری متضاد، همواره دچار نوسان و در مقاطعی پیش‌بینی‌ناپذیر بوده است. چین به‌مثابه نماینده قدرت‌های نوظهور، و آمریکا به‌عنوان نماینده قدرت‌های سنتی، نمادهای دو فرایند رقیب و متعارض در سیاست‌های جهانی سده بیست و یکم محسوب شده و روابط آنها به مهم‌ترین گزاره ادبیات سیاسی بین‌الملل تبدیل شده است. با توجه به نسبت معنادار تحول در روابط آمریکا و چین، و با چرخش قدرت در روابط بین‌الملل، فهم ماهیت و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر روابط دو کشور؛ به‌ویژه فهم راهبردهای امنیتی آنها در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان می‌تواند در فهم چشم‌انداز آینده نظام بین‌الملل بسیار روشنگر باشد. بر همین اساس، در این مقاله سعی شده با استفاده از یک مدل تحلیلی که تعدیلی بر مدل واقع‌گرای ساختاری کنت والتز است، ضمن مطرح کردن این پرسش که: «راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک آمریکا در مناطق ژئواستراتژیک دنیا چه خواهد بود؟» و با طبقه‌بندی راهبردهای امنیتی چین در چهارگونه مدل رفتاری موازنه سخت و موازنه نرم، دنباله‌روی سخت، دنباله‌روی نرم - که البته هر کدام از آنها نیز تابعی از ترکیب سه عامل قدرت نسبی، ایدئولوژی نسبی و امنیت نسبی هستند - سعی در تبیین موضوع داریم. این پژوهش به‌روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیلی-توصیفی و تاریخی انجام گرفته است و ضمن تمرکز بر مفهوم مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک در ادبیات روابط بین‌الملل، درصدد واکاوی مدل رفتاری و راهبردهای امنیتی قدرتی نوظهور و خواهان نقشی بیشتر در معادلات بین‌المللی، در برابر قدرتی کلاسیک در این عرصه، در قالب مدلی تحلیلی، برآمده است.

واژه‌های کلیدی: راهبردهای امنیتی چین، ایالات متحده آمریکا، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده ادبیات و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، ایران mohsen20900@gmail.com

مقدمه

چین به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان با داشتن بالاترین رشد اقتصادی، می‌کوشد دامنه نفوذ و تأثیرگذاری خود را در عرصه سیاست بین‌المللی افزایش دهد. همچنین، این کشور کوششی آرام و درازمدت را به‌منظور تغییر و تحول سیستماتیک و انتقال مرکز ثقل قدرت جهانی از آتلانتیک شمالی به آسیا- پاسیفیک شروع کرده است. از طرف دیگر، ایالات متحده نیز با درک افزایش تأثیرگذاری و نفوذ چین در طی ده سال گذشته، سعی در حفظ ثبات و قدرت هژمونیک و نظم دلخواه مورد نظر خود در عرصه روابط بین‌الملل داشته و احیای قدرت‌های نوظهور مانند چین را که سعی در به‌چالش کشیدن قدرت بلامنازع آمریکا در عرصه روابط بین‌الملل دارند، غیرقابل تحمل تفسیر می‌نماید (یزدانی و ملک پور، ۱۳۸۷: ۷۵). به همین منظور، بحث ظهور چین به علل مختلف، بیش از پیش در ایالات متحده مورد توجه واقع شده است. مهم‌ترین علت این امر، آن است که ظهور قدرتی جدید بر مبنای تئوری‌های روابط بین‌الملل، موجبات تغییر و دگرگونی در نظم بین‌الملل را فراهم می‌آورد و منابع هژمون (یک یا مجموعه‌ای از بازیگران مسلط) را مشکل می‌کند. بنابراین، طبیعی است که ایالات متحده نگران ظهور قدرت‌های جدید باشد. ایالات متحده به چین مشکوک است و به علت حاکمیت نظامی- سیاسی اقتدارگرا، فقدان شفافیت در امور نظامی و نداشتن اطمینان از توانایی‌ها و برنامه‌های آینده، چین نگرانی آمریکا را مضاعف می‌کند (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۷۴). ظهور چین، برداشت‌های امنیتی آسیا، تجارت و موازنه جهانی قدرت‌ها را تغییر داده است. این نگرانی ایالات متحده هنگامی توجیه پذیرتر می‌شود که به قابلیت‌های چین دقت کنیم (Kissinger, 2012).

چین به‌عنوان یک معجزه و از کشور چین به عنوان قدرت آینده یاد می‌شود (Zhu, 2016). در مقابل، چینی‌ها با اتخاذ رویکرد «توسعه صلح‌آمیز» ظهور چین را تهدیدی برای امنیت صلح جهانی نمی‌دانند و با تغییر الگوی تعامل خود با ایالات متحده، از «دشمنی» به‌گونه پیچیده‌ای از رقابت و همکاری، ضمن کاهش فشارهای آن کشور و استفاده از قابلیت‌های گسترده آمریکا در جهت توسعه بهره‌های فراوانی برده‌اند و سعی در ارتقای جایگاه نقش بین‌المللی خود دارند؛ اما پیش‌بینی می‌شود با افزایش قدرت چین در عرصه جهانی و دستیابی نسبی این کشور به اهداف

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحركات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۲۷

توسعه‌ای خود وجه رقابت در روابط دو کشور برجسته شود و موارد اختلاف بیشتر مورد توجه قرار گیرد (خضری، ۱۳۹۱: ۸۲). چین نیز برای مقابله با کاهش امنیت نسبی خود و تضمین بقا و حاکمیت ملی خود، به موازنه با هژمونی تک‌قطب و ایجاد روابط جدید در سطوح مختلف، از مشارکت و همکاری اقتصادی تا همکاری‌های امنیتی با بسیاری از کشورها برای موازنه‌کردن با آمریکا در مناطق مختلف اقدام کرده است.

برهمن اساس، نگارندگان در این مقاله سعی دارند با استفاده از مدل تحلیلی - تعدیلی - که مدلی در چارچوب نظریه رئالیسم ساختاری است - بتوانند دنیای پس از جنگ سرد را توضیح دهند. براساس این مدل، راهبرد کلان چین در برابر تک‌قطب به‌عنوان متغیر وابسته می‌تواند چهارگونه رفتاری موازنه سخت و موازنه نرم، دنباله‌روی سخت و دنباله‌روی نرم باشد که خود تحت تأثیر متغیرهای قدرت نسبی، امنیت نسبی و متغیر تعدیل‌کننده ایدئولوژی نسبی خواهد بود. بنابراین، ما درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها هستیم که چین راهبرد کلان خود را در دوران تک‌قطبی پساجنگ سرد چگونه تنظیم نموده است؟ چرا این کشور چنین انتخاب‌های راهبردی را برگزیده است؟

چارچوب نظری: تبیین راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در مقابل نظم تک‌قطب

در آغاز لازم است برای درک بهتر راهبردهای امنیتی، به مفهوم سازی منطقه و مناطق استراتژیک پردازیم. منطقه عنصر اساسی در نظریه راهبردهای امنیتی است که بدون آن، این نظریه انسجام و هویت قابل درک را نخواهد داشت. در مجموع، می‌توان سه دیدگاه کلی را درخصوص نقش مناطق و جایگاه آن از یکدیگر تمیز داد:

براساس دیدگاه اول، سیاست بین‌الملل در همه جا وجود خواهد داشت و همواره نیز یکسان است. بنابراین، کشورها در هر سطحی کنار یکدیگر قرارگیرند، رفتارهای مشخصی را بروز خواهند داد. در دیدگاه دوم، هر منطقه به صورت منحصر به فرد در نظر گرفته می‌شود و هر منطقه به متغیرهای علی و گونه‌شناسی ویژه خود نیاز دارد. دیدگاه سوم در میانه دو دیدگاه پیشین قرار دارد و بر اساس آن، مناطق بر رفتار کشورها تأثیر می‌گذارد و سطح تحلیل جداگانه‌ای را تشکیل

می‌دهد. مناطق با سطوح بالاتر و پایین‌تر در تأثیر و تأثر متقابل هستند (Keohane & Nye, 1977:233)؛ زیرا نظام‌های منطقه‌ای در سرشت خود باز هستند. بنابراین، نظام جهانی، سایر نظام‌های منطقه‌ای و کشورهای خارج از منطقه مورد نظر نیز می‌تواند بر مناطق تأثیر بگذارد. آنچه در هر منطقه تفاوت دارد، ساختار امنیتی آن است که امکان دارد به صورت دوقطبی، چندقطبی و یا تک‌قطبی باشد، یا نظام‌های امنیتی آن، که ممکن است به صورت امنیت جمعی، موازنه قدرت یا مانند آن باشد. در مجموع، نظریه‌های راهبردهای امنیتی منطقه‌ای بر اساس دیدگاه سوم شکل گرفته است که می‌تواند گونه‌شناسی مشترک به همراه متغیرهای علی برای تشریح این نظریه ارائه دهد؛ اما در رابطه با مطالعات راهبردهای امنیتی، بحث را با ساختار نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها آغاز می‌کنیم (Brzezinski, 2012:143). کنث والتز بیشتر به دنبال بررسی این موضوع بوده که چرا دولت‌ها در نظام بین‌الملل به‌رغم تفاوت‌هایی که از نظر سیاسی و ایدئولوژیک دارند، رفتار مشابهی را در سیاست خارجی به نمایش می‌گذارند (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۱۳). بر همین اساس، وی سطح تحلیل را از دولت‌ها به ساختار نظام بین‌الملل منتقل می‌سازد که ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است و این به معنای نبود انحصار درخصوص کاربرد مشروع قدرت است. آنارشی در تحلیل والتز از روابط بین‌الملل، جایگاهی ثابت و همیشگی دارد. این مفهوم به‌طور اساسی به معنای آن است که نظام بین‌الملل فاقد ساختار اقتدار فراملی است که قادر باشد مقررات و قوانین خود را به اجرا در آورد. از نظر نواقعی‌گرایی، همه دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل، از لحاظ کارکردی به‌واسطه وجود فشارهای ساختاری در وضعیت مشابهی به‌سر می‌برند که باعث تحمیل نظم و روشی خاص به دولت‌ها می‌شود؛ از جمله اینکه همه دولت‌ها باید پیش از هر چیز به دنبال حفظ امنیت باشند. با آنکه این بازیگران به‌طور مشابه عمل می‌کنند؛ ولی از نظر توانایی‌ها و قابلیت‌ها با یکدیگر تفاوت دارند؛ زیرا در نظام بین‌الملل نوعی دگرگونی در توزیع قدرت به شکل نامساوی مشاهده می‌شود (قوام، ۱۳۸۹: ۸۹-۹۰). در رابطه با ساختار کنونی نظام بین‌الملل نیز محققان نواقعی‌گرا مباحث مختلفی را مطرح می‌کنند. کنث والتز بر آن است که ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، ساختاری تک‌قطبی است که در آن ایالات متحده آمریکا قدرت بلامنازع است؛ لکن به نظر وی نظام تک‌قطبی از بی‌ثبات‌ترین نظام‌هاست که در پایان به

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۲۹

یک موازنه‌جویی در برابر قدرت هژمون خواهد انجامید (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۲). از منظری واقع‌گرایانه، نظام تک‌قطبی در مقایسه با سایر نظام‌ها بی‌ثبات‌تر است و باعث بروز واکنش‌هایی از سوی کشورهای قدرتمند و ضعیف می‌شود که در نهایت موجب ایجاد موازنه می‌گردد (عسگری، ۱۳۸۷: ۳۷). بنابراین نظر، ابرقدرت بودن در ذات خود فرسایش‌آور است؛ زیرا سایر دولت‌ها می‌کوشند قدرت زیاد او را کاهش داده و موازنه نمایند و این کار را از طریق ائتلاف‌ها و بالا بردن توانایی‌های خود میسر می‌سازند (Rosecrance, 1969). به عبارتی دیگر، در سیستم توزیع قدرت تک‌قطبی سایر دولت‌ها اساساً تک‌قطب را تهدید کننده و زیان‌آور می‌دانند و این به نوع کنش تک-قطب مربوط نمی‌شود؛ بلکه به‌طور منطقی زمانی که نظام بین‌الملل در وضعیت آنارشی بوده و دولتی فراملی برای اعمال قوانین و مقررات وجود نداشته باشد، خودیاری به مهم‌ترین ابزار بقای کشورها تبدیل می‌شود. فشارهای ناشی از کشمکش و تقابل در کنار ماهیت بی‌ثبات نظام بین‌الملل موجب می‌شود استراتژی موازنه قدرت علیه کشورهایی که قدرت آنها به‌سرعت در حال افزایش بوده، منطقی به‌نظر برسد (سازمند، ۱۳۹۱: ۲۶۰).

علی‌رغم این نظر باید این گونه قضاوت کرد که اتفاقات روی داده در ابتدای قرن بیست‌ویکم نشان می‌دهد که آمریکا همه معیارهای طولانی کردن ساختار تک‌قطب و یا عدم موازنه در برابر آن را نقض کرده است. آمریکا با حمله به افغانستان و عراق در ابتدای قرن حاضر و دخالت غیرمستقیم در تحولات سوریه در منطقه خاورمیانه و همچنین، حضور پررنگ نظامی در منطقه پاسیفیک و دریای چین جنوبی و دیگر نقاط جهان، سعی در نشان دادن ماهیت تهدیدگر خود در اقصی نقاط جهان دارد. از این منظر، باید به این مسأله توجه نمود: رهبر سیستم تک‌قطب اگرچه قدرتمند است؛ ولی در مقابل احتمال موازنه بسیاری از قدرت‌های درجه دوم و یا همه آنها در قالب یک کنسرت ایمن نیست. در واقع، هژمون جهانی مناسب حکومتی است که عملاً می‌تواند بدون محدودیت از جانب دیگر حکومت‌ها و در هر جایی از جهان، به اقدام موردنظر خود مبادرت ورزد؛ حال آنکه در سال‌های اخیر ایالات متحده با چالش‌های جدی روبه‌رو شده است (Zakaria:2010,22).

یکی از مباحث مهم در حوزه مطالعات بین‌المللی، راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در مقابل تک‌قطب است که می‌توان آن را در قالب چهار راهبرد موازنه نرم، موازنه سخت، دنباله‌روی نرم و دنباله‌روی سخت تعریف نمود. موازنه سخت، رفتاری است که در آن دولت‌ها راهبردهایی را برای ایجاد و روزآمد سازی قابلیت‌های نظامی خود اتخاذ و همچنین، ائتلاف‌ها و ضد ائتلاف‌های رسمی یا غیررسمی را نیز ایجاد و حفظ می‌کنند؛ بدین منظور که با قابلیت‌های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر برابری کند. موازنه نرم راهبردهایی را دربرمی‌گیرد که مبتنی بر کنترل و بازدارندگی حریف و ائتلاف سازی و تعامل دیپلماتیک در چارچوب نهادهای بین‌المللی و فقدان اتحادهای نظامی و به دنبال آن است که هزینه‌های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر برای حفظ قابلیت‌های نسبی‌اش را افزایش دهد. به عبارت دیگر، در قالب موازنه نرم بازیگران از طریق مجموعه اقداماتی نظیر ایجاد فهم محدود مشترک امنیتی، هماهنگی هوشمندانه دیپلماتیک، همکاری‌های نظامی محدود و به‌کارگیری ظرفیت‌های سازمان‌های بین‌المللی که در نهایت سعی در محدود سازی حریف دارد، هدف‌گذاری شده است. دنباله‌روی سخت، رفتاری است که در آن دولت‌ها راهبردهایی را برای ایجاد و روزآمد سازی قابلیت نظامی خود و همچنین، ایجاد و حفظ ائتلاف و ضد ائتلاف‌های رسمی و غیررسمی برای حمایت از دولت تهدیدگر یا قدرتمندترین دولت به‌کار می‌بندند. دنباله‌روی نرم نیز راهبردهای دنباله‌روی غیرمستقیم تاکتیکی و یا محدود را دربرمی‌گیرد (هنسن، ۱۳۹۰: ۱۹).

در این میان، نکته پراهمیت این است که چه عواملی تعیین‌کننده راهبرد اعمال شده از سوی یک دولت است؟ در پاسخ به این پرسش، به سه متغیر مستقل اشاره می‌کنند که عبارتند از: قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی. متغیر قدرت نسبی در جهان تک‌قطبی به شدت به نفع آمریکا بوده و نامتقارن است و هیچ بازیگری قدرت مقابله و عرض اندام در مقابل تک‌قطب را ندارد. در حقیقت، توزیع نامتقارن قدرت به نفع یک دولت، وضعیت مهمی برای سیاست خارجی و راهبرد امنیتی همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل؛ از جمله تک‌قطب و تهدید بالقوه‌ای برای اکثر دولت‌ها در نظام بین‌الملل؛ بجز تک‌قطب است. با این حال، این وضعیت انگیزه‌های روشنی را برای تعقیب راهبردهای مشخصی فراهم نمی‌آورد و همچنین، نمی‌تواند تمایزهای بین دولت‌ها را تبیین نماید.

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحركات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۱

متغیر مستقل دیگر، امنیت نسبی است؛ بدین معنا که امنیت نسبی بازیگر مورد مطالعه در چه اندازه‌ای قرار دارد. در این میان، نقش تک‌قطب بسیار پراهمیت است. تک‌قطب ممکن است از طریق ایجاد اتحاد یا مستقر کردن نیروها برای یک دولت، امنیت را برای آن فراهم آورد و بر این اساس، انگیزه دنباله‌روی را در کشور مذکور ایجاد نماید. از سوی دیگر، تک‌قطب ممکن است از طریق تقویت یک سامان منطقه‌ای یا جهانی که علیه منافع یک دولت است و کوشش برای اجبار آن دولت در پیروی از عناصر اصلی آن سامان، احتمال منازعه را برای آن دولت افزایش دهد. در این حالت، دولت مزبور انگیزه قدرتمندی دارد که در مقابل تک‌قطب به موازنه بپردازد. در نهایت، تک‌قطب ممکن است نقشی غیرفعال در امنیت یک دولت ایفا کند و تقریباً آن دولت را آزاد بگذارد تا بر پایه منطق خودش، مورد به مورد راهبرد موازنه یا دنباله‌روی را برگزیند. سومین متغیر نسبی، ایدئولوژی نسبی است که در نوع نرم یا سخت بودن موازنه یا دنباله‌روی تأثیرگذار است. ایدئولوژی نسبی بدین معناست که ایدئولوژی بازیگران نسبت به تک‌قطب چه تفاوت‌هایی دارد و در این راستا، فاصله ایدئولوژیک بین نخبگان حاکم در تک‌قطب و نخبگان حاکم در سایر دولت‌ها دارای اهمیت محوری است. به‌طور کلی، می‌توان چنین استدلال نمود که اگر فاصله ایدئولوژیک میان تک‌قطب و بازیگران زیاد باشد، موازنه به سمت سخت و دنباله‌روی به سمت نرم پیش می‌رود و بالعکس؛ یعنی اگر فاصله ایدئولوژیک کم باشد، موازنه را در شکل نرم و دنباله‌روی را در شکل سخت آن ترغیب می‌کند (هنسن، ۱۳۹۰: ۲۵).

در جمع‌بندی کلی موارد آمده و تعاریف ارائه شده می‌توان مدل را این گونه توضیح داد که قدرت نسبی، به پیش‌بینی و تحلیل رفتار بازیگر، کمک بسیار کمی می‌کند و تنها در تکمیل گزاره نهایی حائز اهمیت است؛ بنابراین، در این مدل به صورت اولیه کنار نهاده می‌شود. متغیر امنیت نسبی از این رو اهمیت بسیار دارد که مشخص می‌کند بازیگر در مقابل تک‌قطب موازنه یا دنباله‌روی می‌نماید و ایدئولوژی نسبی مشخص می‌کند که این موازنه و دنباله‌روی از نوع سخت یا نرم خواهد بود.

راهبرد امنیتی چین در شرق آسیا

منطقه شرق آسیا که از دو حوزه ژئوپولیتیک شمال شرق (چین، ژاپن، و شبه‌جزیره کره) و جنوب شرق آسیا (کشورهای عضو آسه‌آن) تشکیل شد، با در اختیار داشتن حدود ۲/۲ میلیارد نفر از ۷ میلیارد نفر جمعیت جهان، و بیش از ۱۴/۸۴۷ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۵ و حدود ۸/۵ تریلیون دلار تجارت خارجی، ۲۸/۴۳ درصد کل تجارت خارجی جهان در سال ۲۰۱۵ را با ۲۹/۹ تریلیون دلار تشکیل می‌دهد (Haass, 2008: 87). یکی از نقاطی که از نظر کارشناسان سیاسی می‌تواند منشاء تحولاتی در آینده منطقه باشد، دریای چین جنوبی است که علاوه بر استراتژیک بودن آن، به دلیل منابع انرژی مورد توجه و اختلاف چین با کشورهای تایوان، مالزی، فیلیپین و برونئی دارالسلام است. در ارتباط با اهمیت این دریا، این اعتقاد وجود دارد که جنگ جهانی سوم می‌تواند از این نقطه شروع شود؛ ضمن اینکه مذاکره چین با طرف‌های درگیر در این دریا، می‌تواند نظام بین‌الملل را دگرگون نماید (Indyk & Hanlon, 2012). در همین راستا، پایان جنگ سرد، ظهور چین و جهانی شدن موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد، موجب بروز تغییرات بزرگی در روابط کشورهای واقع در منطقه شرق آسیا شده است که ساختار منطقه‌ای جدیدی درباره تجارت، مسائل مالی و جریان سیاسی در میان کشورهای شرق آسیا در حال رخ دادن است و تبعات مهمی برای منافع و سیاست ایالات متحده در پی خواهد داشت. به همین منظور، دکتربین آمریکا موسوم به «pivot of Asia» در شرق آسیا عمدتاً به کنترل چین متمرکز شده است. آثار این دکتربین، افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه و بالاگرفتن اختلافات چین با همسایگانش است. این دکتربین باز، توازن و حفظ هژمونی آمریکا و مهار کامل چین در منطقه را در نظر دارد و منعکس کننده احساس عمومی غربی‌ها نسبت به از دست دادن جایگاه هژمونی و اجبار به شراکت چین در قدرت جهانی است (Wortzel, 2010:45).

از نظر چین، اصلی‌ترین علت حضور نظامی آمریکا در روند معادلات نظامی - امنیتی آسیا و اقیانوس آرام، مهار کردن چین به‌عنوان یک بازیگر مهم در معادلات منطقه‌ای است. این دیدگاه چین، بخشی از سیاست کلان پکن درباره نظم جدید بین‌المللی به‌شمار می‌رود (Zhao, 2008)؛ زیرا از نظر چین، نظام بین‌المللی مطلوب، همان نظام چندقطبی است که با نظام بین‌المللی مورد

نظر آمریکا نه تنها متفاوت؛ بلکه در تعارض است. نخبگان چین معتقدند کنترل و مهار کردن چین در نظام امنیتی شرق آسیا، بخشی از راهبرد کلان نظام تک قطبی دلخواه آمریکاست. به طور قطع، چینی‌ها از روندی که از آن به شبیه‌سازی مدل امنیتی خلیج فارس در شرق آسیا تعبیر می‌شود، نگران خواهند بود (Ring, 2012). از نظر دولتمردان پکن، نظام امنیتی دلخواه آمریکا به علت بی‌اعتنایی به نقش، نفوذ و جایگاه چین در محیط منطقه‌ای بین‌المللی نه تنها غیرطبیعی است؛ بلکه برخلاف منافع، امنیت ملی و تمامیت ارضی چین، طراحی و تعریف شده است. به طور کلی، چین سه نگرانی عمده در منطقه شرق آسیا دارد:

نخستین نگرانی این کشور، حاکمیت و تمامیت سرزمین است. این بخش از نگرانی‌ها و دغدغه‌های چین بسیار مهم است؛ زیرا این کشور هنوز در این باره با مشکلاتی روبه‌روست؛ برای مثال، مشکلات مربوط به تایوان یا برخی جزایر دریای چین جنوبی و یا جنبش‌های جدایی طلب در برخی نواحی مثل سین کیانگ و یا تبت قابل ذکر است. بنابراین، حاکمیت و تمامیت ارضی نخستین نگرانی چین است. نگرانی دوم چین، چگونگی تداوم برقراری روابط دوستانه با همسایگان، و سومین نگرانی آن، ثبات منطقه‌ای است. درباره حاکمیت و تمامیت ارضی، دو موضوع بیش از بقیه برای چین حائز اهمیت است: یکی مسأله تایوان و دیگری جزایر دریای چین جنوبی. چین در خصوص همسایگان نیز کوشش می‌کند از طریق همکاری و روابط دوستانه، اهداف سیاسی-اقتصادی خود را در منطقه دنبال کند. در خصوص ثبات منطقه‌ای نیز حضور آمریکا در منطقه از نظر چین با اشکال مواجه است؛ چون ایالات متحده کشوری است که خارج از منطقه قرار دارد و ادعای هژمونی در سطح جهانی را دارد و به همین جهت، از تایوان که چین آن را بخشی از سرزمین خود می‌داند، حمایت می‌کند. آمریکا با حضور نظامی در منطقه، کوشش می‌کند با اتحادهای دوجانبه با کشورهای منطقه، چین را کنترل کند و تحرکات و اقدامات این کشور کاملاً در صدد کاهش امنیت نسبی چین است (Beech, 2012:55). چین برای تأمین اهداف امنیتی خود چهار رویکرد را دنبال می‌کند: رویکرد نخست، امنیت جمعی است؛ رویکرد دوم، امنیت از طریق نهادهایی از جمله نهادهای بین‌المللی است؛ رویکرد سوم، امنیت از طریق همکاری و رویکرد چهارم، امنیت از طریق وابستگی متقابل است که بیشتر به وابستگی متقابل اقتصادی

مربوط می‌شود و در همین راستا، مهم‌ترین ابزار چین برای موازنه با قدرت هژمونیک آمریکا، گسترش همکاری‌های اقتصادی به‌منظور تأثیرگذاری و نفوذ بیشتر در کشورهای منطقه‌ای جنوب شرق آسیا (آسه آن) بوده است (Dutton, 2010).

به همین دلیل، مطالب این بخش را با توجه به متغیرهای ذکر شده این گونه می‌توان جمع‌بندی نمود که قدرت نسبی چین در مقابل نقش غالب ایالات متحده در منطقه مقهور بوده، توان مقابله با نظم امنیتی آمریکایی در منطقه را ندارد و این کشور قادر به اقدام قاطع نسبت به همسایگان خود نیست. در رابطه با بحث امنیت نسبی، می‌توان عنوان نمود که چین از حضور آمریکا در منطقه شرق آسیا و دریای چین انتقاد نموده و اعتراض داشته است؛ اما این موضوع در کوتاه‌مدت امنیت نسبی چین را تهدید نمی‌کند و پکن سعی نموده راهبرد نهایی امنیتی خود را برپایه تلفیقی از موازنه نرم و دنباله‌روی نرم به پیش ببرد.

راهبردهای امنیتی چین در آسیای مرکزی « موازنه سازمان محور »

چین درصدد است جایگاه خود را در جامعه بین‌المللی، از راه عضویت در سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان مدل جدیدی از چندجانبه‌گرایی تحکم‌بخشند. رویکرد ژئوپلیتیک به سازمان‌های در سیاست خارجی چین برجسته است؛ اما چین بنابر منافع ژئوپلیتیک که در آسیای مرکزی دارد، خود را در کنار روسیه، پاسدار ثبات و توسعه در منطقه می‌داند. اگر شواهد روشنی وجود داشته باشد که منافع ژئوپلیتیک، علت عضویت چین در سازمان همکاری‌های شانگهای است، در این صورت سازمان‌های از نگاه چین، یک اتحاد با روسیه در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکاست. از آنجا که این دو کشور روابط پویایی را با ایالات متحده دارند، به همین جهت، به دنبال آن هستند که به فعالیت‌ها و برنامه‌های این سازمان جنبه بین‌المللی بدهند. سازمان‌های شانگهای را باید اقدامی موازنه‌بخش در واکنش به یکجانبه‌گرایی ایالات متحده دانست. چین به‌همراه روسیه می‌خواهد موازنه‌ای در برابر آمریکا شکل دهد؛ ولی چون موازنه شدید در نظام تک‌قطبی ریسک بالایی به همراه دارد، در پی ایجاد موازنه نرم با ایجاد و گسترش سازمان‌های شانگهای از اهداف سیاست خارجی خود است. آنها می‌خواهند حفظ وضع موجود را برای ایالات متحده از طریق افزایش هزینه‌ها به چهار شکل دشوار سازند. برخی تحلیلگران آمریکایی سازمان‌های شانگهای را در حد اتحاد مقدس

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۵

تریش، پروس و روسیه در ۱۸۱۵ میلادی - که یک اتحاد محافظه‌کار و ضد لیبرالی بود و نگاه درونی داشت - ارزیابی کرده‌اند. برخی دیگر، این سازمان را یک ورشوی مدرن می‌دانند که در پی کاهش نفوذ جهانی آمریکا است (نورلینگ، ۱۳۸۵: ۷۴). اقدامات موازنه‌گرایانه چین در مقابل تک قطب در منطقه آسیای مرکزی در قالب سازمان شانگهای و اتحاد راهبردی با روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان تدوین یافته است. درحقیقت، ظهور و تبادل سازمان همکاری شانگهای به صورت بالقوه یک اقدام موازنه‌بخش در واکنش به یکجانبه‌گرایی ایالات متحده است. پیشنهاد چین در تشکیل سازمان همکاری شانگهای، دلیلی به مخالفت آن کشور با نظریه آمریکایی نظام بین‌المللی و ادعای آمریکا در مورد جهان تک‌قطبی است.

درحقیقت، سازمان همکاری شانگهای، انعکاسی از افزایش همکاری امنیتی بین روسیه و چین است که از منتقدان اصلی ایالات متحده در نظام بین‌المللی هستند. بر این مبنا، می‌توان بسط نفوذ و ایفای نقش رهبری در محیط پیرامونی را هدف درازمدت چین از شکل‌دهی و تقویت سازمان همکاری شانگهای دانست (Secretary of Defence, 2012). نتیجه این که چین به دلایل استراتژیک مهم، به شدت نگران محاصره استراتژیک خود توسط آمریکا است و پایگاه‌های نظامی آمریکا در مناطق گوناگون اطراف قلمرو خود را تهدیدی اساسی برای امنیت و منافع خویش ارزیابی می‌کند؛ به‌ویژه حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی را مخالف با امنیت نظامی و منافع اقتصادی خود می‌داند؛ بنابراین، کوشش می‌کند با تقویت هرچه بیشتر سازمان شانگهای، از آن به‌عنوان یک اهرم قدرت و موازنه نرم علیه منافع ایالات متحده آمریکا استفاده کند (کولایی و مرادی، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

راهبردهای امنیتی چین در خاورمیانه

در دوده گذشته، الگوی رفتاری چین در خاورمیانه، از مدل کلی پرهیز از تنش‌های بی‌مورد در راستای پرهیز از آسیب منافع اقتصادی پیروی می‌کند. این کشور در موضوع‌های مختلف با موضع گیری‌های کلی و بیشتر هماهنگ با دیدگاه‌های بین‌المللی سعی کرده است تا وضع موجود منطقه را حفظ کند و مهم‌ترین اولویت منطقه‌ای خود؛ یعنی تأمین انرژی به‌عنوان پیشران موتور

اقتصادی‌اش را از رویارویی با چالش حفظ کند. خاورمیانه؛ به‌خصوص کشورهای عربی جدای از مسأله انرژی، به دلیل اقتصادهای نفتی و غیرتولیدی صنعتی، یکی از مهم‌ترین بازارهای مصرف کالاهای چینی محسوب می‌شوند و از این منظر نیز برای چین حائز اهمیت هستند.

برای چین نیز، چنانکه گفته شد، خاورمیانه در استراتژی کلان سیاست خارجی این کشور نقش پررنگی ندارد. چین مهم‌ترین هدف خود را تبدیل شدن به یک قدرت برتر اقتصادی قرار داده و خاورمیانه، تنها بخشی از این استراتژی کلان است؛ نه بیشتر. در تحولات منطقه نیز چین هرچند از نزدیک اوضاع را رصد و حوادث را پیگیری می‌کند؛ اما علاقه چندانی به مداخله مستقیم در امور منطقه ندارد. آسیای جنوب شرقی، مدار اول امنیتی چین و در نتیجه، مهم‌ترین منطقه در سیاست خارجی آن محسوب می‌شود؛ لذا با اینکه چین مایل نیست نقش و نفوذ آمریکا به‌عنوان یک رقیب در خاورمیانه از آنچه هست بیشتر شود؛ اما در این منطقه حاضر به هزینه کردن برای ایستادگی در برابر آمریکا نیست و اگر تنش بین دو کشور پدید آید، در تبت و تایوان محتمل‌تر است. چین یک کشور منافع‌محور و بازیگری خردمند است و در قبال تحولات سوریه، چندان بعید نیست که در قبال منافع و امتیازاتی که از آمریکا و متحدانش می‌گیرد، دست از حمایت اسد و نظام وی بردارد. به عبارت دیگر، چین در حمایت از سوریه تا آنجا پیش خواهد رفت که منافعی را اقتضا می‌کند و حاضر نخواهد بود وارد چالش جدی با آمریکا- آن هم در خاورمیانه- بشود (Gill, 2012: 34).

آمریکای جنوبی و موازنه نرم در حیطه خلوت آمریکا

آمریکا سعی دارد از طریق گسترش نفوذ خود در کشورهای همسایه چین، روابط خود را با این کشور مهار کند. متقابلاً چین با حضور در حیات خلوت آمریکا و برقراری روابط با کشورهای این منطقه؛ به‌ویژه کشورهای مخالف؛ یعنی کوبا، ونزوئلا و عضویت ناظر در اتحادیه‌های منطقه‌ای همچون مرکسور بازار مشترک جنوب، به‌نوعی به‌دنبال عمل متقابل و موازنه است. اکنون جمع مبادلات چین با کشورهای آمریکای لاتین براساس آمارهای سازمان تجارت جهانی، به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار می‌رسد؛ درحالی که این رقم در سال ۲۰۰۰ میلادی، تنها ۳ میلیارد دلار بوده

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۷

است. توافقات اخیر میان چین و ونزوئلا نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا طرفین در حال گفتگو درباره امضای ۱۰ توافقنامه همکاری در بخش‌های مختلف هستند (IMF, 2012). این توافق نامه‌ها قرار است در زمینه‌های انرژی، معادن، گاز و مواد غذایی امضا شود. ونزوئلا پنجمین شریک بزرگ تجاری در آمریکای لاتین محسوب می‌شود و صندوق مشترک سرمایه‌گذاری دو کشور ۱۲ میلیارد دلار اعتبار مالی دارد که برای توسعه اقتصادی و افزایش تولیدات دو کشور استفاده خواهد شد. روابط چین با کوبا به‌عنوان یک کشور مخالف آمریکا و دیدار وزیر خارجه چین با رئیس جمهور کوبا، با تأکید طرفین به شرایط عالی روابط دو کشور قابل توجه است. چین یکی از شرکای تجاری مهم کوبا به‌شمار می‌رود و دو کشور از روابط دیپلماتیک خوبی با یکدیگر برخوردارند. چینی‌ها در بسیاری از بخش‌های کشورهای آمریکای لاتین؛ نظیر: انرژی، کشاورزی یا زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند.

بنابراین، اهمیت این منطقه برای چینی‌ها تا حدی است که «شی جین پینگ» از افزایش سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم این کشور در کشورهای آمریکای لاتین تا ۲۵۰ میلیارد دلار طی دهه آینده خبر داده است. چنین حجمی از سرمایه‌گذاری با در نظر گرفتن این‌که سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم چین در کشورهای آمریکای لاتین در سال ۲۰۱۴ تنها ۲۲٫۷ میلیارد دلار بوده است، قابل توجه است. بنابراین، این نگرانی در میان دولتمردان آمریکای لاتین وجود دارد که چین به پشتوانه اقتصاد روبه‌رشد خود، به قدرت مسلط بازارهای بین‌المللی بدل شود و رقابت با این کشور هرچه بیشتر دشوار شود. آنچه اکنون در مقابل دولتمردان چین قرار دارد، ترس از درگیری میان ایالات متحده و پکن است. همچنان این هراس وجود دارد که آمریکا با اعمال فشار بر متحدان بین‌المللی خود، چین را فلج کند. اکنون وابستگی چین به نفت است و همین، نقطه ضعف این کشور است؛ اما باید در نظر داشت که اکنون آمریکای لاتین، مرکز قدرت چین، و مرکز ضعف ایالات متحده است. آنچه اکنون مورد سؤال است، این است که چه کسی در این میان به پیروزی خواهد رسید؟ گرچه باید اذعان نمود که نفوذ چین در منطقه آمریکای لاتین غیرقابل انکار است و آمریکا در منطقه آمریکای لاتین در مقابل چین ضعیف عمل کرده است. مردان پکن موفق شده‌اند سیاستی قوی‌تر از ایالات متحده را در آن منطقه پیش بگیرند (Xiaoning, 2012).

قاره آفریقا و موازنه نرم با هژمون

قاره آفریقا با برخورداری از ذخایر عظیم معدنی، انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک و همچنین، نقش مهمی که مجموعه کشورهای این قاره در سازمان‌های بین‌المللی ایفا می‌کنند، موجب شده است که قدرت‌های بزرگ یا نوظهور برای نفوذ هرچه بیشتر در این قاره اهمیت خاصی قایل شوند (عسگری، ۱۳۸۷: ۲۷). در واقع، این قاره در حال تبدیل شدن به یک اولویت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک برای آمریکا و چین است. این دو کشور در سال‌های اخیر، سیاست فعالی برای نفوذ هرچه بیشتر در اقتصاد این قاره و تحت تأثیر قرار دادن کشورهای آن در پیش گرفته‌اند.

بر این اساس، استراتژی چین در قاره آفریقا مبتنی بر دسترسی به انرژی و مواد خام، با استفاده از سرمایه‌گذاری، تجارت و دیپلماسی است. در این راستا، دولت چین با توسعه مناسبات خود با کشورهای آفریقایی در سال ۲۰۰۰، اقدام به تشکیل مجمعی با عنوان مجمع همکاری چین و آفریقا نموده است. این مجمع سازوکاری برای گسترش روابط دیپلماتیک، روابط تجاری و سرمایه‌گذاری بین چین و کشورهای آفریقایی ایجاد کرده و بر این اساس، حجم تجارت طرفین از ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۲/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده (U.S. Department of The Treasury, 2013) و آفریقا به چهارمین هدف بزرگ سرمایه‌گذاری چین در خارج کشور مبدل شده است. برخلاف آمریکا و بانک جهانی که در کمک‌های خود به آفریقا شرط‌های سیاسی و اقتصادی متعددی عنوان می‌کنند، بانک دولتی چین و شرکت‌های چینی بدون طرح شرایط و تنها در جهت توسعه همکاری‌های اقتصادی، با دست یافتن به مواد خام و گشایش بازارهای صادراتی تازه در آفریقا عمل می‌کنند (ساکس، ۱۳۸۵: ۷۰).

یکی دیگر از ابعاد برجسته تعامل چین با آفریقا، مربوط به حوزه دیپلماتیک است. اهمیت آفریقا در دیپلماسی چین، ناشی از چندین امتیاز از جمله گروه‌بندی منطقه‌ای کشورها، تمایل به ایجاد بلوک رأی در زمینه‌های مختلف برای موازنه با تک‌قطب در سازمان ملل و نهادهای مرتبط با آن است. در هر جایی که دولت‌های آفریقایی به تأیید و حمایت نیاز داشته باشند، چین در ابعاد گوناگون از آن کشورها حمایت و آنها را تأیید کرده است و در مقابل، سعی نموده در برابر هژمونی تک‌قطب، از حق آرای آن کشورها بهره‌گیری نماید؛ برای مثال، در حوزه‌های مختلفی همانند

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۹

تصمیم‌گیری‌های کمیته المپیک در مورد انتخاب چین به‌عنوان میزبان بازی‌های المپیک ۲۰۰۸ و کمیسیون بین‌المللی در مورد محکومیت نقض حقوق بشر در چین، رأی کشورهای آفریقایی از اهمیت بالایی برخوردار بوده که چین توانسته است از آن بهره‌گیری نماید؛ اما مهم‌تر از همه، بحث تایوان است که چین کوشش کرد تغییراتی در روابط دیپلماتیک تایوان با کشورهای آفریقایی ایجاد نماید. از میان این کشورها، سنگال که کشور کلیدی و پیشرو است، در ۲۰۰۵ از پکن حمایت کرد و سپس دولت چاد روابط خود را با تایوان قطع کرد. این موضوع سبب شد تعداد کشورهای آفریقایی که تایوان را به رسمیت شناخته‌اند، به چهار کشور از میان ۵۴ کشور در سال ۲۰۱۶ کاهش یابد. در نهایت، چین و آمریکا در آفریقا، رقابت پر دامنه و تنگاتنگی را در حوزه‌های مختلف؛ به‌ویژه نفت و انرژی آغاز کردند (Sutter, 2016). رشد سرمایه‌گذاری چین در کشورهای آفریقایی باعث شد این کشور به نخستین شریک تجاری این قاره تبدیل شود و آمریکا را در این میدان رقابت پشت سرگذارد و این مسأله موجب نگرانی آمریکا شده است. چین مسؤول گسترش پیوندهای اقتصادی و سیاسی خود با کشورهای آفریقایی است. این رشد سرمایه‌گذاری از دیدگاه آمریکا به معنای نفوذ و تأثیرگذاری چین بر قاره آفریقا است و یک اهرم مهم سیاسی برای چین جهت تأثیرگذاری بیشتر در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی به شمار می‌آید. شرکت‌های چینی ۴۰٪ قراردادهای دولتی را در سال گذشته به خود اختصاص دادند که این رقم برای شرکت‌های آمریکایی ۲۰٪ بوده است. کمک‌های مالی آمریکا بیشتر روانه سازمان‌های غیردولتی کشورهای آفریقایی می‌شود؛ درحالی که چین کمک‌هایش را مستقیماً به دولت‌ها اختصاص می‌دهد که توانسته‌اند اهرم قدرت قوی‌تری را در اختیار دولتمردان چینی قرار دهند.

حقوق بشر، دموکراسی و حکمران جهانی (فاصله ایدئولوژیک بین چین و تک‌قطب)

برخی اعتقاد دارند که فلسفه و تاریخ چین، مدل و الگوی بهتری را برای حل مسائل و مشکلات بین‌المللی ارائه می‌دهد. در مقایسه با سیستم وستفالیایی، سیستم نظم چینی تفاوت‌هایی با سیستم غربی دارد (Zhu, 2016). به همین دلیل، آمریکا در مناسبات خود با چین، به کاربرد قدرت فرهنگی برای تحقق اهداف سیاسی اهمیت بسیار می‌دهد. رسانه‌هایی چون صدای آمریکا، رادیو

آزاد اروپا، رادیو آزادی، رادیو آزاد آسیا و غیره، ابزارهایی هستند که در این بخش از سیاست خارجی آمریکا به کار می‌روند. در زمینه حقوق بشر و دموکراسی، چینی‌ها معتقدند حقوق بشر و یا حداقل برخی از این حقوق مورد نظر آمریکا و غرب، وابسته به چارچوب فرهنگی خاص جوامع است و در این خصوص، از نسبییت فرهنگی جانبداری می‌کنند. تئوری «همه چیز در زیر بهشت» بر این ادعاست که می‌خواهد نظمی پساژمونیک ارائه دهد. چینی‌ها اعتقاد دارند که امپراتوری ایالات متحده آمریکا، مدلی متناقض در سیاست جهانی است. ایالات متحده اغلب به اسم ایجاد صلح وارد جنگ می‌شود، به اسم برقراری آزادی، آزادی را نقض می‌کند و با دلایل اخلاقی خود اصول اخلاقی را زیر سؤال می‌برد. ویژگی آشکار امپراتوری غربی، به حداکثر رساندن منافع مردم کشورهایشان است؛ نه مردم کل جهان. غرب هیچ مدلی برای به حداکثر رساندن منافع کشورهای دیگر ارائه نمی‌دهد. چین ضمن زیر سؤال بردن دموکراسی‌های غربی و مدل غربی لیبرال دموکراسی، ادعا می‌کند دموکراسی غربی نوعی تبلیغات است و در واقع، منافع اکثریت را تأمین نمی‌کند. در واقع، دموکراتیزاسیون یک افسانه است و چین باید در راستای توسعه نهادهای سیاسی خود، سنت‌های چینی را نیز توسعه دهد تا یک سیستم قانونی غیرغربی را ایجاد کند؛ برای مثال، مدل توسعه چینی، یکی از مدل‌های مورد قبول برای اکثر کشورهای نسبتاً فقیر است. به همین منظور، چینی‌ها با هدف پیشبرد الگوی طرز حکومتی خود، سرمایه‌گذاری سنگینی را در دیپلماسی عمومی انجام داده‌اند (Xiaoning, 2012). المپیک پکن و نمایشگاه اکسپوی چین، تنها چند نمونه از اقدامات آشکار چینی‌ها در راستای این استراتژی است. وجود ۶۰ مرکز فرهنگی چینی‌ها در دانشگاه‌های سراسر ایالات متحده و ۲۸۲ مرکز کنفوسیوسی در سراسر جهان که تمامی آنها توسط چین و به‌وسیله دفتر شورای بین‌المللی زبان چینی کنترل می‌شود، نمونه‌های دیگری در این زمینه هستند که چینی‌ها به‌منظور مقابله و موازنه نرم با هژمون استفاده کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

روابط استراتژیک آمریکا و چین می‌تواند حرکت به سمت نظمی جهانی با شکل و مختصات ۲+۴ باشد؛ به صورتی که آمریکا و چین به‌عنوان دو ابرقدرت و اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند،

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۱

به‌عنوان چهار قدرت بزرگ باشند. با این شرایط، روابط استراتژیک و در حال گسترش آمریکا و چین در قالب وابستگی متقابل اقتصادی و نظم دو - چندقطبی، در شکل‌دهی و تعادل‌بخشی به این نظم نوین، بیشترین نقش‌آفرینی را خواهد داشت. بنابراین، با چنین ساختاری، می‌توان به این نتیجه رسید که دو ابرقدرت آمریکا و چین با چند قدرت بزرگ اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند ائتلاف می‌کنند و نظام باثبات و قواعد بازی محدود و روشن خواهد بود و همچنین، از پایان جنگ سرد تاکنون روابط دو کشور در قالب گونه‌ای پیچیده از همکاری و رقابت استراتژیک قرار داشته است که آن را می‌توان در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک، نظریه‌پردازی و مفهوم‌بندی کرد. در قالب این الگو، دو کشور در حوزه‌های وسیعی با محوریت اقتصاد وارد همکاری، و در حوزه‌های مهم دیگر مانند امنیت بین‌الملل، وارد رقابت می‌شوند و در حوزه تأمین امنیت انرژی نیز از رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان پیروی می‌کنند. این الگو در دوران پسا - جنگ سرد، همچنان بر روابط دو کشور در حوزه‌های موضوعی مختلف در چارچوب وابستگی متقابل حاکم بوده است. چین کشوری است که در سال‌های اخیر، در عین بازسازی و ترمیم ساختار ارتش خلق، در همان حال بنیادهای حزب کمونیست را نیز تقویت کرده است و با پرهیز از خشونت و نیز مشارکت نکردن در درگیری‌های منطقه‌ای به دنبال توسعه و رشد سریع اقتصادی در نخستین سال‌های قرن بیست و یکم، نگاه خود را به همکاری اقتصادی - تجاری منطقه‌ای؛ از جمله آسه ان، شانگهای، اپک، مرکسور و کشورهای هدف و همسو در خاورمیانه و آفریقا، از مشارکت و همکاری اقتصادی گرفته تا همکاری‌های امنیتی برای موازنه‌کردن تک‌قطب معطوف نموده و برای رسیدن به این اهداف و استراتژی خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. چینی‌ها دریافته‌اند که ارتقای منزلت در عرصه بین‌المللی با توسل به مؤلفه‌های اقتصادی قدرت مناسب‌ترین گزینه است؛ زیرا از یک سو، بستر را برای ارتقای سایر مؤلفه‌های قدرت فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، حساسیت بازیگران مسلط را بر نمی‌انگیزد. بدین ترتیب، با وجود چالش‌های گوناگون در روابط طرفین، نه چین و نه آمریکا به دنبال گزینه‌های افراطی و برخورد جدی نیستند. از منظر چین، ارتقای منزلت بر بنیاد مؤلفه اقتصادی قدرت بر تعامل مبتنی است؛ نه تقابل و لذا تعامل با هژمون در سیاست خارجی این کشور، در اولویت قرار دارد. در همین راستا،

گسترش همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه در مناسبات منطقه‌ای و جهانی در قالب هویت صلح و توسعه؛ از اولویت‌های اصلی پکن بوده است. بر همین اساس، عملکرد دستگاه سیاست خارجی چین در سال‌های اخیر به‌گونه‌ای بوده است که اکنون تصویری مسالمت‌جویانه و متفاوت با گذشته از این کشور در ذهن سایر بازیگران شکل گرفته و تقریباً در همه کشورها از چین به‌عنوان کشوری دارای سیاست خارجی تعامل‌محور و صلح‌جو و درنهایت، مسئولیت‌پذیر و امن یاد می‌شود.

چین به خوبی آگاه است که هنوز راه درازی در پیش دارد تا بخواهد به‌عنوان یک ابرقدرت در مقابل آمریکا بایستد. رهبران چین در این راستا سیاست‌های عمل‌گرایانه‌ای برای حفظ ثبات در منطقه، کسب منافع بیشتر اقتصادی و افزایش تأثیرگذاری سیاسی، بدون مصالحه برسر منافع حیاتی درپیش گرفته‌اند و همه اینها به تداوم توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی معطوف است. از نظر آنان آنچه می‌تواند به‌نوعی موجبات همکاری بیشتر بین چین و آمریکا را فراهم آورد؛ مناسبات بین‌المللی است؛ لذا در حال حاضر، چین همکاری با جامعه بین‌الملل را برای دستیابی به اهدافش، گزینه برتر می‌داند. درمقابل، ایالات متحده کوشیده است بر اساس استراتژی تعامل شبکه‌ای و وابستگی متقابل، چین را در جامعه بین‌المللی ادغام کند که البته در بسیاری از موارد با پاسخ مثبت چین برای پیروی از رویکرد همکاری جویانه و در قالب استراتژی توسعه مسالمت‌آمیز نه تنها در حوزه بین‌الملل؛ بلکه در حوزه منطقه‌ای نیز همراه بوده است. در مجموع، به نظر می‌رسد که نگاه استراتژیک چین مبنی بر توسعه مسالمت‌آمیز همزمان با رویکرد هژمون؛ مبنی بر تعامل شبکه‌ای باعث شده تا طرفین در وضعیت موجود همکاری توأم با رقابت را بهترین گزینه تلقی کنند و در حقیقت، چین براساس مدل تحلیلی ما عمل کرده است. هر کجا با کاهش امنیت نسبی خود مواجه بوده، به موازنه با تک‌قطب و ارتقای جایگاه بین‌المللی خود اقدام کرده است و با توجه به فاصله ایدئولوژیک نسبی بین چین و تک‌قطب به‌عنوان یک متغیر واسطه سعی در القای این مسأله دارد که تئوری‌های غربی مسائل و مشکلاتی که برآمده از سلطه و هژمونی ایالات متحده است، راهگشای مشکلات جهانی نیست. اگرچه چین با مشکلاتی مثل پیری جمعیت، اختلافات با مسلمانان سین کیانگ، بودایی‌های تبت و جدایی طلبان تایوان، عدم محبوبیت نظام سیاسی و فساد گسترده سیاسی و اقتصادی دولت مواجه است؛ ولی با این همه، بعضی صاحب‌نظران ادعا می‌کنند که دلایل کافی

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۳

برای ایجاد یک مکتب چینی وجود دارد و چین ابزارهای لازم را برای مشروعیت زدایی از نظم فعلی نظام بین‌الملل دارد. چنانکه جوزف نای اشاره می‌کند، این ابزار قدرتمند، وجود یک مکتب متمایز و مجزای چینی درخصوص مسائل سیاست جهان است؛ مکتبی که چین را به علت داشتن فرهنگ خردمندانه کهن، یک قدرت مسلط نرم می‌داند که به استقلال فکری این کشور از دیدگاه‌های غربی منجر می‌شود و به چالش کشیدن نظم کنونی لیبرال دموکراتیک توسط چین را مشروع جلوه می‌دهد.

سخن پایانی اینکه امروزه سیاستمداران چین؛ به‌خصوص تصمیم‌گیران عرصه سیاست خارجی به‌خوبی به مسائل جهانی و تحولات سیاسی و اقتصادی ناشی از فرایند جهانی شدن اشراف دارند و براساس قواعد بازی روابط بین‌الملل، رویکرد سیاست خارجی خود را اتخاذ می‌کنند. رهبران چین دریافته‌اند که برای کسب ثروت و همچنین، ارتقای جایگاه قدرت نه تنها باید با قدرت‌های جهانی روابط صلح‌آمیز داشته باشند؛ بلکه باید در طیفی از مسائل اقتصادی و سیاسی - امنیتی جهانی با کشورهای بزرگ و سازمان ملل متحد مشارکت جدی داشته باشند. امروزه رهبران این کشور به شکلی کاملاً هوشمندانه، رقابت سرسختی را با ایالات متحده در عرصه اقتصادی و علمی از جمله حوزه تولید علم، فناوری، نرم‌افزار، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش تولید و صادرات شروع کرده‌اند و از این مسأله نیز آگاه‌اند که به‌رغم اختلافات جدی با غرب در برخی حوزه‌ها، بدون ارتباط صلح‌آمیز با غرب و بدون مشارکت مؤثر، فعالانه و مسئولانه در مسائل جهانی نمی‌توان به عظمت چین اندیشید. مقامات چین خوب می‌دانند که در دنیای کنونی، اقتصاد، سیاست و امنیت درهم‌تنیده شده و توسعه این کشور بدون ارتباط منطقی و سازنده با غرب ممکن نیست. با اینکه چین در عرصه سیاسی و امنیتی در نظام بین‌الملل وزنه قابل توجهی محسوب می‌شود؛ ولی اساساً رهبران این کشور علاقه دارند با هدف توسعه روزافزون و اخذ هرچه بیشتر علم و تکنولوژی غربی، این کشور را با ماهیتی اقتصادی و نه سیاسی - امنیتی به دنیا معرفی کنند.

منابع

- ایکنبری، جی. جان. (۱۳۸۲). «سودای بلند پروازانه آمریکا» ترجمه: حمید مرادخواه و امین روان بد، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸.
- ایکنبری، جی. جان. (۱۳۸۳). *تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، عظیم فضلی پور، تهران: نشر موسسه ابرار معاصر تهران.
- پی، ماکسیم، "نیمه تاریک ظهور چین". ترجمه گروه مطالعات آسیا، پژوهشنامه قدرت‌های آسیایی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، (خردادماه).
- خضری، رویا. (۱۳۹۱). *استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا- پاسفیک همکاری و تعارض، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، ش ۳.*
- رضایی، علیرضا. (۱۳۸۷). «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده در عرصه روابط بین الملل» فصلنامه راهبرد.
- ساکس، جفری. (۱۳۸۵). «چین پیشرفت سریع پس از پانصد سال»، لیلی نوربخش، *روزنامه دنیای اقتصاد*.
- سازمند، بهاره و پیر سلامی، فریبرز. (۱۳۹۱). «چالش‌های ژئوپلتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان.
- کولائی، الهه و مرادی، فتح‌الله. (۱۳۸۷). «سازمان همکاری شانگهای: قدرتی توازن بخش»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۱۷، ش ۶۲.
- قوام، عبد العلی. (۱۳۹۵). *روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت.
- عسگری، محمود. (۱۳۸۷). «موازنه نرم در برابر قدرت برتر یک جانبه‌گرا»، فصلنامه راهبرد دفاعی.
- مشیر زاده، حمیرا. (۱۳۹۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۵

نورلینگ، نیکولاس. (۱۳۸۵). "تجارت و سازمان همکاری شانگهای"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۵۵.

هنسن، برت و پتر تافت و آندره ویول. (۱۳۹۰). "راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی"، ترجمه: سید امیر نیاکویی و احمد جانسیز، انتشارات دانشگاه گیلان، رشت.

یزدانی، عنایت‌الله و ملک‌پور مهسا. (۱۳۸۹). «تحلیل تاثیر تحولات آمریکا بر روابط با چین پس از جنگ سرد در قالب نظریه‌های امنیتی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اقتصادی و اداری، دانشگاه اصفهان.

Beech, Hannah (2012). "Did America Bond with China's Heir Apparent, Vice President Xi Jinping?", Read more: <http://world.time.com/2012/02/17/did-america-bond-with-chinas-heir-apparent-vice-president-xi-jinping/#ixzz2KaXj4S6N>.

rzezinski, Zbigniew (2012). *Strategic Vision: America and the Crisis of Global*, Basic Books Power

Dutton, Peter (2010) *Military Activities in the EEZ: A U.S.-China Dialogue on Security and International Law in the Maritime Commons*, China Maritime Studies Institute, U.S Naval War College, Newport, Rhode Island.

Gill, Bates, Mathew Oresman and Zbigniew Brzezinski (2012) *China's New Journey to the West: China's Emergence in Central Asia Implications for U.S. Interest*

and, The CSIS Press: Center for Strategic and International Studies 2003, and Zbigniew Brzezinski, *Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power*, Basic Books.

Haass, Richard N. (2008) "The Age of Nonpolarity: What will Follow U.S Dominance", *Foreign Affairs*, Vol. 87, No. 3

Indyk, Martin and Micheal Hanlon (2012) *Bending History: Barak Obama's Foreign Policy*, Washington D.C.: Brookings Institution Press.

International Monetary Fund (2012) *World Economic Outlook*

Keohane and Nye (1977) *Power & Interdependence*, Edition Longman Classics in Political Science.

Kissinger, Henry A. (2012) "The Future of U.S.-Chinese Relations: Conflict Is a Choice, Not a Necessity", *Foreign Affairs*

Office of the Secretary of Defense (2012). "Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2012".

- 15-Perlez, Jane (2012). "North Korea Tests the Patience of its Closest Ally",
The New York Times
- Ring, Andrew H. (2012). A U.S. South China Sea Perspective: Just Over the
Horizon, Weatherhead Center for International Affairs: Harvard University.
- Rosecrance, Richard N. (1969). "Bipolarity, Multipolarity and the
Future", In James N. Rosenau (ed.). International Politics and Foreign
Policy: A Reader in Research and Theory, New York: The Free Press.
- Sutter, Robert (2016) *U.S.-Chinese Relations: Perilous Past, Pragmatic
Present*, New York: Rowman & Littlefield.
- U.S. Department of the Treasury (2011) "U.S–China Strategic and Economic
Dialogue U.S. Fact Sheet Economic Track"
- U.S. Department of the Treasury (2012) "Treasury Sanctions Kunlun
Bank in China and Elaf Bank in Iraq for Business with Designated
Iranian Banks", Press Release.
- Wortzel, Larry (2010) *China's Approach to Cyber Operations: Implications for
the United States*, Rayburn House office Building.
- Xiaoning, Ahang (2012). "Japanese Side Argues U.S-Japan Security
Treaty Applicable to Diaoyu Islands; Chinese Side Expresses Grave
Concern and Firm Opposition" *China News Service*.
- Zakaria, Fareed (2008) *The Post-American World*, New York:
Norton Company.
- Zhao, Suisheng (2008) *China and the United States: Cooperation and
Competition in Northeast Asia*, Palgrave Macmillan
- Zhu, Zhiqun (2016) *US–China Relations in the 21 Century*, Routledge press.